

فصلنامه لسان مبین (پژوهشی ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال چهارم، دوره جدید، شماره نهم، پاییز ۱۳۹۱، صص ۱۰۵-۱۱۹

تحلیل عناصر داستان «الشاعر و الملك الجائر» ایلیا ابوماضی*

سیده اکرم رخشنده نیا
استادیار دانشگاه گیلان
کبری روشنفکر
استادیار دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

شعر داستانی که حاصل گره خوردگی شعر و داستان است - از دوره جاهلی تاکنون به عنوان یکی از کارآمدترین ابزارها، برای نزدیکی به مخاطب و انتقال دیدگاه شاعر بوده است و جهان پرتشنج عرب، از دوره عثمانی، ادبیات متعهد را به سوی ارتباط بیشتر با مخاطبان فرا خوانده است که در این میان، شعر داستانی، میانجیگری خود را به اثبات رسانده است. ایلیا ابوماضی از مشهورترین شاعران دور از وطن است که به دلیل آشنایی با عناصر فنی داستان معاصر، شعر داستانی یا روایی را با مضامین و ساختار جدید، ارائه نموده است. «الشاعر و الملك الجائر» ابوماضی را به عنوان یکی از مهمترین و مشهورترین اشعار روایی او، می توان از بهترین نمونه ها برای بازنمایی غلبه روایتگری به عنوان برجسته ترین عنصر سبکی در شعر شاعران مهجر به شمار آورد. از نتایج بررسی عناصر داستانی در قصیده ابوماضی بر می آید که غالباً شاعران مکتب مهجر داستان را وسیله ای برای بیان درونمایه و ابلاغ رسالت اخلاقی آنها در جامعه می دانند.

کلمات کلیدی

شعر روایی، عناصر داستانی، ادبیات مهجر، ایلیا ابو ماضی.

* تاریخ پذیرش نهائی: ۱۳۹۰/۱۲/۲۲

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۳/۰۷

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: rakhshandeh1982@yahoo.com

۱.۱ تعریف مسأله

بی‌تردید تاریخ زبان و ادبیات عربی در میان زبانهای زنده دنیا به لحاظ مدت دوام، عرصه گسترده، تنوع شعب، اقسام زبانی و ادبی و وسعت دامنه تأثیر و تأثر یکی از مهمترین شاخه‌های فرهنگ جهانی به شمار می‌رود. در این زمینه، اندیشمندان و پژوهشگران قدیم و جدید در شرق و غرب، ضمن تألیف کتابها و آثاری بی‌شمار در موضوعات مختلف، سعی کرده‌اند زمینه یا موضوعی از دیدگاه نکته‌سنج آنها دور نماند؛ اما با توجه به دامنه وسیع این رشته، هنوز مسائل فراوان و نکات مبهم بسیاری باقی است که یا بیرون از حیطه توجهات محققان یا مورد اختلاف آنها بوده است. در میان این دریای موج آثار مدون، شعر همچون گوهری نفیس، تجلی‌گر عواطف و احساسات، ذوق، لطافت و هنرمندی هر تمدن است. شاعران در مقام پرچمداران قومی و ملی، همواره نشان مجد و عظمت، افتخارات، عواطف و آرزوهای ملت خویش را بر دوش کشیده و با باوری عواطف، آن را با عبیر عبرت آموزی آمیخته و به عرضه آن همت گماشته‌اند.

از سوی دیگر، بین شعر و داستان از زمانهای دور تاکنون، ارتباطی متقابل و همسو وجود دارد؛ چنانکه در دوران معاصر و در مکتب ادبیات مهجر - که شاعران آن با اسلوب جدید خود، نوپردازی در نظم و نثر عربی را به اوج خود رساندند - زمینه ساز نوآرهای بعدی در عرصه نظم و نثر عربی گشتند. گسترش شعر داستانی و به تعبیر دقیقتر شعر روایی محصول تلاش آنهاست؛ شعری که در ذات و درون مایه آن به ذکر وقایع و تصویر حوادث در لباس و سبک و سیاق داستان پرداخته می‌شود. به عبارت دیگر، شعر داستانی تصویرگر عادات، اخلاق و گرایشهای فکری و عاطفی ملت‌هاست.

شعر داستانی که ریشه در ادبیات قدیم عربی از عصر جاهلی تا عصر حاضر دارد، ظهور و تبلوری نو در شعر مهجر یافت که با مهاجرت ادبا و شاعران عرب در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در آمریکای شمالی و جنوبی شکل گرفت و اهداف اخلاقی، موضع‌گیریهای سیاسی و اجتماعی و ظلم و ستم حکومت عثمانی، زمینه شکوفایی هرچه بیشتر این نوع ادبی را فراهم آورد. در این وادی، شاعران از شعر به‌عنوان وسیله و از عناصر داستان برای تفصیل و بسط حوادث بهره بردند و از شعر داستانی قدیم عربی که بر پایه گفتگو بنا شده بود، فاصله گرفتند. از این روست که شعر داستانی در ادبیات مهجر جایگاهی والا و رفیع کسب نمود. جایگاه شعر روایی در شعر شاعر لبنانی، ایلیا ابوماضی (۱۸۹۱-۱۹۵۷) - از بزرگترین شاعران آن گروه و شعر معاصر عرب - خود گواه این مدعاست. قصیده «الشاعر و الملك الجائر» یکی از این

اشعار داستانی معروف اوست که بررسی آن می‌تواند نه تنها میزان توجه به شعر روایی را در گروه مهجر نشان دهد، خصیصه سبکی ابوماضی را - یکی از مهمترین و پیشگامان مکتب مهجر - در سوق دادن شعر به سمت روایتگری و ایجاد صمیمیت و همراهی با مخاطبان نشان دهد.

۱.۲. پیشینه تحقیق

درباره شخصیت ابوماضی و اشعار او مطالب پراکنده بسیاری می‌توان یافت؛ چنانکه علاوه بر کتابهایی که درباره او نوشته شده یا درباره او سخن به میان آمده است، مقاله‌هایی نظیر «ایلیا ابوماضی شاعر المهجر الأكبر، حیاته - شعره» نوشته ضحی عبد العزیز (بی تا)؛ «بین شاعرین مجددین ایلیا ابوماضی و علی محمود طه» نوشته عبدالمجید عابدین (۱۹۶۷)؛ «ایلیا ابو ماضی بین الرومانسیه و الواقعیه» نوشته محمود سلطان (۱۹۷۹) و «ایلیا ابوماضی شاعر التساؤل والتفاؤل» از ایلیا الحاوی (۱۹۷۲) نیز مستقیم به برخی ویژگیهای شعری او پرداخته اند. با وجود این، تاکنون در باب تحلیل عناصر داستانی در اشعار روایی او سخنی به میان نیامده است.

۲. ایلیا ابوماضی

ایلیا ابوماضی یکی از بزرگترین شاعران مهجر و شاعران معاصر عرب به شمار می‌آید. وی در روستای محیدته در لبنان، به سال ۱۸۹۱ م. دیده به جهان گشود و در یازده سالگی به مصر مهاجرت کرد. (ناعوری، ۱۹۵۹: ۳۷۴) ابوماضی اولین دیوان شعری خود را در مصر به چاپ رساند و در سال ۱۹۱۲ م. به شهر «سنسناتی» مهاجرت کرد و چهار سال در آنجا به فعالیت پرداخت. (همان، ۳۶۷) پس از آن وی در سال ۱۹۱۶ م. به نیویورک رفت و در سال ۱۹۱۸ م. دیوان دوم خود موسوم به دیوان ایلیا ابوماضی را منتشر کرد. سپس در سال ۱۹۲۷ م. دیوان سوم خود «الجداول» را منتشر ساخت و در سال ۱۹۴۶ م. «الخمائل» یکی دیگر از دیوانهای خود را به جامعه ادبی تقدیم نمود. ابوماضی در سال ۱۹۵۷ م. و در نیویورک دیده از جهان فرو بست. (برهومی، ۱۹۹۳: ۱۱۹ و الحر، ۱۹۹۵: ۵۸) وی در بسیاری از اغراض شعری از جمله طبیعت، وصف لبنان، شعر حکمی، شعر اجتماعی، شعر قومی وطنی، سیاست و زن دست داشته که یکی از مهمترین آنها شعر داستانی است.

ابوماضی در شعر داستانی یا روایی تبحری ویژه داشت و از عناصر داستانی در شعر خود به زیبایی بهره برد. وی از قدرتی شگرف در به کارگیری موضوعات داستانی برخوردار بود؛ بطوری که بعضی موضوعات غنایی را در قالب داستانهایی جذاب بیان می‌نمود.

۳. تعریف شعر داستانی یا روایی

شعر داستانی یا روایی، شعری است که شاعر به ذکر حادثه یا واقعه ای تاریخی و اجتماعی با هدف آشکار کردن شجاعت، عدالت، بردباری، وفاداری، مکارم اخلاقی و عواطف نهفته در درون این واقعه یا حادثه می‌پردازد. بنابراین، شعر داستانی تصویرگر عادات، اخلاق و گرایشهای ملی است. (قمیحه، ۱۹۸۲: ۲۳۷)

به عبارت دیگر، شعر داستانی آن است که، در ذات و درون مایه آن، به ذکر وقایع و تصویر حوادث در لباس و سبک و سیاق داستان پرداخته می‌شود. (خفاجی، ۱۹۹۲: ۹۰)

ناقدان ادبی در تقسیم بندی انواع شعر داستانی می‌گویند که این نوع ادبی دو معنا و مفهوم دارد: شعر داستانی در معنای عام آن به هر قصیده‌ای اطلاق می‌شود که ظاهر آن، شکلی حکایتی یا داستانی داشته باشد.

۴. گذری بر عناصر داستان

داستان به عنوان متنی ادبی از عناصری تشکیل می‌شود که هر یک از عناصر در شکل‌گیری و پویایی و تحرک داستان و مخاطب پروری، نقشی مؤثر دارند؛ بنابراین و با توجه به آشنایی مخاطبان، این عناصر به صورت تیتروار مورد اشاره قرار می‌گیرند که عبارتند از:

۱. طرح یا پیرنگ (حبكة القصة) شامل گره افکنی (العقدة الفنیة)، هول و ولا (التعلیق أو المماطلة)، بحران (الأزمة)، نقطه اوج یا بزنگاه (تفاقم الأزمة) و گره‌گشایی (حل العقدة)؛
۲. عنصر شخصیت؛
۳. عنصر صحنه و صحنه‌پردازی (بيئة القصة)؛
۴. عنصر گفتگو (الحوار)؛
۵. راوی داستان یا زاویه دید (العرض القصصی)؛
۶. عنصر درونمایه یا اندیشه (الفكرة).^۱

۵. عناصر داستان در شعر داستانی «الشاعر و الملك الجائر»

۵.۱ پیرنگ داستان «الشاعر و الملك الجائر»

این داستان دارای مقدمه، تنه و بخش پایانی است. با نگاهی کلی به داستان فوق در می‌یابیم که حوادث هر سه بخش تشکیل دهنده آن، همچون حلقه‌های زنجیر به هم متصلند. نگاهی به خط سیر داستانی شعر بر این نکته گواهی می‌دهد.

پادشاهی، مغرور و خودخواه - که نه تنها قصرها، بوستانها، ارتشها، جنگلها، آبها، مردم و... را ملک خود می‌داند، ادعای خدایی نیز می‌کند - شاعری را فرا می‌خواند و از وی می‌خواهد که درستی ادعای او را اثبات کند و با شعرش به تمجید از او بپردازد:

قال: صِفْ جاهي، ففِي وصفِكَ لِي للشعر جاهٌ
ترجمه: «گفت: جاه و مقام مرا توصیف کن؛ چرا که توصیف و تمجید تو از شعر من سبب جاه و مقام من است.»

إِنَّ لِي القَصْرَ الَّذِي لا تَبْلُغُ الطَّيْرُ ذُرَاهُ
ترجمه: «من قصری دارم که پرندگان به اوج و قله آن دست نمی یابند.»
وَلِي الغاباتُ والشَّمُّ الرواسي والمياه
وَلِي الناسُ، و بئسُ الناسُ مني و الرفاه
ترجمه: «جنگلها، کوههای سر به فلک کشیده، مردم و فقر و رفاه آنان مال من است.»
شاعری که شجاع و بی باک است و از رسالت خود خبر دارد، در نتیجه، نستوه و استوار مقابل پادشاه می ایستد و نه تنها او را صاحب حق و صاحب جهان نمی داند، موجودی احمق خطابش می کند:

و مررتُ بالجبلِ الأشمِّ فما زَوَى
عني محاسنه - ولستُ أميرا! -
ترجمه: «از کنار کوه سر به فلک کشیده گذشتم و با وجودی که پادشاه نیستم کوه زیباییهایش را از من مخفی نکرد.»

و مررتَ أنتَ فما رأيتَ صخورَه
ضحكتَ ولا رقصتَ لذيك حورا
ترجمه: «ولی وقتی از کنار کوه رد شدی صخره های کوهستان تبسم به لب ندارند و شادمان در برابر تو خوشحالی و طرب نمی کنند.»

و لقد نقلتُ لنملِه ما تدعى
فَتَعَجَّبْتُ مما حكيتَ كثيرا
ترجمه: «ادعاهای تورا به گوش مورچه ای رساندم، مورچه از شنیدن حکایتهای من تعجب کرد.»

قالَت: صديقك ما يكونُ؟ أقشعماً
أم أرقماً؟ أم ضيغماً هيصورا؟
ترجمه: «گفت: این دوست تو کیست؟ شیری درنده یا ماری زهردار؟»
فأجبتُها: كلاً! فقالت: سَمَهُ
فِي غيرِ خَوْفٍ «كائناً مغروراً»
ترجمه: «جواب دادم نه هرگز. گفت بدون بیم و هراس نامش را موجودی مغرور خطاب کن.»

نتیجهٔ بیان و نگاه شاعر، خشم هولناک پادشاه است. پادشاه، جلاد را فرامی خواند و دستور قتل شاعر را صادر می کند. شاعر همچون دیگر حق جویان تاریخ، سر از تنش جدا می شود؛ اما باید پادشاه نتیجهٔ رفتار خود را ببیند، در شبی از شبها، مرگ در میان قصر و با حضور سربازان و محافظانی که از سرتا پا مسلح بودند، به سراغ پادشاه می آید و پادشاه را به کام خود می کشد:

فِي لَيْلَةٍ طامسَهُ الأَنْجَمُ
تَسَلَّلَ المَوْتُ إِلى القَصْرِ
ترجمه: «در شبی تاریک مرگ وارد قصر شد.»

۱۱۰ / تحلیل عناصر داستان «الشاعر و الملك الجائر» ایلیا ابوماضی

بین حراب الجند و الأسهم و الاسیف الهندیة الحمر
ترجمه: «از میان نیزه‌ها و شمشیرهای هندی سرخ»
الی سریر الملک الأعظم إلی امیر البر و البحر!
ترجمه: «[مرگ] به سوی تخت پادشاه بزرگ و امیر خشکی و دریا رفت.»
ففارق الدنيا و لما تزل فيها خمور و أغارید
ترجمه: «پادشاه چشم از جهان فرو بست، حال آنکه شراب و شادی‌های دنیا پابرجا بود.»

فلم یمد حزناً علیه الجبل و لاذوی فی الروض أملود
ترجمه: «کوه در اندوه از دست دادن آواز جایش تکان نخورد و شاخه‌های لطیف و ظریف بوستان نیز پژمرده نشدند.»

همه این حوادث سلسله وقایعی هستند که یکی پس از دیگری به وقوع پیوسته‌اند و رابطه‌ی علی و معلولی آنها کاملاً رعایت شده است؛ به گونه‌ای که هر یک به منزله علت و سبب وقوع حادثه دیگر قلمداد می‌شود.

یکی از نکات مهم، درباره‌ی طرح داستان فوق، این است که عنصر تشویق در آن به خوبی قابل مشاهده است و بروز حادثه، خواننده را به پیگیری و تعقیب حوادث تشویق می‌نماید و بویژه در این قطعه از داستان عنصر تشویق به خوبی مورد استفاده قرار گرفته است؛ بطوری که نفسها برای رؤیت آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد، در سینه‌ها حبس می‌شود. (معوش، ۱۹۵۲: ۳۵۶)

فاحتدَمَ السلطانُ أیَّ احتدام و لاح حبُّ البطش فی مقلتیة
ترجمه: «پادشاه به شدت خشم گرفت و عشق قدرت در چشمانش ظاهر گشت.»
و صاح بالجلاد: هات الحسام فأسرع الجلاذ یسعی إلیه
ترجمه: «پادشاه جلاد را فراخواند و گفت: شمشیر را بیاور و جلاد شتابان به سویش آمد.»

فقال: دخرج رأس هذا الغلام و فرأسه عبء علی منکییه
ترجمه: «سپس گفت: سر این مرد را قطع کن؛ چراکه سرش روی شانه‌هایش سنگینی می‌کند.»

سمعاً و طوعاً سیدی!... و انتضی غضباً یموج الموت فی شفرتیه
ترجمه: «اطاعت می‌کنم قربان... واز روی خشم شمشیر را از غلاف کشید؛ شمشیری که مرگ در لبه‌های آن موج می‌زد.»

عناصری همچون گره افکنی، کشمکش، هول و ولا، بحران، نقطه اوج و گره‌گشایی در این شعر داستانی به خوبی به کار گرفته شده و موجب زیبایی و رونق طرح داستان گشته است؛ بدین ترتیب که داستان در جوی آرام و با توصیف شاعر فقیر آغاز می‌شود؛

هنگامی که پادشاه از شاعر درخواست می‌کند به توصیف مقام و موقعیت او بپردازد، خندهٔ شاعر از سخنان پادشاه و ردِّ درخواست او، آغاز گرهٔ داستان است.

در ادامهٔ داستان و آن هنگام که شاعر، پاسخ سلطان را با سخنانی کوبنده جواب می‌دهد و تصور باطل و اشتباه پادشاه را به مسخره می‌گیرد، کشمکش در داستان آغاز می‌شود. در چنین موقعیتی در خواننده حالت تعلیق به وجود می‌آید؛ بطوری که بی‌صبرانه حوادث را تعقیب می‌نماید. سخنان شاعر لحظه به لحظه تندتر و لحن او خشن تر می‌شود، بعد از نفی تمام صفات و ویژگیهایی که پادشاه به خود نسبت داده بود، شاعر سخنی می‌گوید که داستان را به بحران می‌کشاند، آنجا که می‌گوید:

فأجبتُها: كلاً! فقالت: سَمَّهٗ
فی غیرِ حَوْفٍ «كائناً مغروراً»

ترجمه: «جواب دادم نه هرگز. گفت بدون بیم و هراس نامش را موجودی مغرور خطاب کن.»

شاعر، پادشاه را موجودی مغرور خطاب می‌کند، در این حالت، بحران به نقطهٔ اوج خود می‌رسد، آنجا که سلطان خشم می‌گیرد و دستور قتل شاعر را صادر می‌کند. با مرگ شاعر، گره داستان موقتاً گشوده می‌شود؛ زیرا مرگ از دیدگاه ابوماضی، پایان مشکل نیست و جهان بر دو قسم است: زمینی و آسمانی، بطوری که پایان حیات و زندگی بر روی زمین، به مفهوم پایان حیات اخروی نیست. گرهٔ داستان بطور حقیقی زمانی گشوده می‌شود که مرگ به سراغ پادشاه می‌آید و او در عالم باقی، شاعر را ملاقات می‌کند و مشاهده می‌کند آنچه باقی مانده، سخنان شاعر است نه ظلم سلطان. داستان مورد نظر، به دلیل کاربرد صحیح عناصر تشکیل دهندهٔ پیرنگ، طرحی منظم و هماهنگ دارد. سایر عناصر داستان نیز در قالب این طرح منظم، در جهت یک هدف؛ یعنی پیشبرد مضمون و محتوای داستان در حرکتند و در عین حال با یکدیگر ارتباط و همبستگی عمیق دارند.

۵.۲ شخصیت پردازی در قصیده

شخصیتهای قصیدهٔ بلند «الشاعر والملك الجائر» محدود هستند؛ زیرا این قصیده را می‌توان معادل داستان کوتاه دانست که در آن تعداد محدودی شخصیت تلاش می‌کنند با اعمال خود تأثیری واحد در مخاطبان ایجاد کنند. این قصیده، یک شخصیت اصلی دارد به نام شاعری بی‌باک. خواننده از همان ابتدای داستان، آنجا که شاعر به گفته‌های پادشاه ظالم می‌خندد و او را به مسخره می‌گیرد، درمی‌یابد که وی شخصیتی حقیقی است و در این راه حتی اگر جان ببازد، از هیچ‌کس و هیچ‌چیز هراسی ندارد. علاوه بر شخصیت اصلی، داستان دو شخصیت فرعی نیز دارد که هرکدام به نوعی در روند حوادث، ایفای نقش می‌کنند. شخصیتهای فرعی این داستان یکی پادشاه (سلطان مغرور و خودپسندی که ادعای خدایی می‌کند و در برابر سخنان پرشور شاعر، تحمل ندارد و

بلافاصله دستور قتل او را صادر می‌کند؛ دیگری جلاد (بنده مطیعی که به حکم طبیعت خود و شغلی که در اختیار دارد، بدون هیچ اعتراضی اوامر و دستوره‌های سلطان را اطاعت و اجرا می‌نماید و در جزای عمل خود پول و جوایز فراوانی دریافت می‌کند؛ بطوری که آرزو می‌کند کاش هر روز یک محکومی وجود داشت که وی قاتلش باشد). از طرف دیگر هر سه شخصیت اصلی و فرعی این شعر روایی، همگی ایستا هستند؛ زیرا در طول داستان تغییر و تحولی در آنها روی نداده است. چه بسا تأکید ابوماضی بر عنصر درونمایه یا به عبارتی دیگر اندیشه سلار و پیام محوری داستان زمینه رشد و خودنمایی را به شخصیتها نمی‌دهد. از منظر شیوه‌های شخصیت پردازی نیز باید گفت ابوماضی از هر دو شیوه نمایش و روایت استفاده کرده است. نمونه‌ای از شخصیت پردازی نمایشی (غیرمستقیم) را می‌توان در پاسخ شاعر به سلطان مشاهده کرد، آنجا که می‌گوید:

القصرُ یَنبئُ عن مهارة شاعر لَبِقٌ وَیَخْبُرُ بَعْدَهُ عَنكَ
ترجمه: «این قصر در وهله‌ی اول از مهارت شاعرِ کاردان و با فراست خبر می‌دهد و بعد از او از تو سخن می‌گوید.»

ستزول أنت ولا یزولُ جلاله کَالْقُلُوبِ تَبْقَى، إِنْ حَلَّتْ، قُلُكَا
ترجمه: «تو به زوال و تباہی می‌رسی ولی جلال و شوکت او جاودانه خواهد ماند. مانند کشتی‌ایی که هر چند خالی از سکنه گردد همچنان باقی می‌ماند.»
تا پایان این مقطع آنجا که شاعر، پادشاه را مغرور خطاب می‌کند، نمونه‌هایی از شخصیت پردازی نمایشی است که شخصیت داستان با صحبت کردن و عمل خود، عقاید و افکار درونی خود را بیان می‌کند؛ بطوری که خواننده از خلال این سخنان، به شخصیت واقعی شاعر و هویت مبارز او پی می‌برد.

نمونه‌ای از شخصیت پردازی به شیوه روایت (مستقیم) در ابیات زیر یافت می‌شود که شاعر خود مستقیماً، شخصیت پادشاه و جلاد را توصیف می‌کند:

فاخْتَدَمَ السُّلْطَانُ أَيْ أَحْتَدَامُ وَلا حَ حُبُّ البَطْشِ فی مَقْلَتِهِ
ترجمه: «پادشاه به شدت خشم گرفت و عشق قدرت در چشمانش ظاهر گشت.»
و صَاحَ بِالْجَلَادِ: هَاتِ الحِسامَ فَأسْرِعِ الجَلَادُ یسعی إلیه
ترجمه: «پادشاه جلاد را فراخواند و گفت: شمشیر را بیاور و جلاد شتابان به سویش آمد.»

فقال: دَخِرْجُ رأس هذا الغلام فرأسته عبء علی منكبیه
ترجمه: «سپس گفت: سر این مرد را قطع کن؛ زیرا سرش بر شانه هایش سنگینی می‌کند.»

با توجه به ابیات بالا و بدون اینکه پادشاه و جلاد سخنی گفته باشند، می‌توان از لابلای معرفی شخصیت این دو نفر، به شخصیت عصبی مزاج پادشاه و طبیعت مطیع جلاد پی برد.

در نهایت باید اشاره کرد، بی توجهی به نامگذاری برای شخصیتها و استفاده از نامهای عام چون شاعر و پادشاه و... خود نشانه‌ای برای اندیشه محوری ابوماضی و کم توجهی به شخصیت پردازی است. وی تنها تلاش کرده است وجه اخلاقی شخصیت شاعر را در مقابل شخصیت اهریمنی شاه به نمایش گذارد باشد در دنیای اخلاق گریز معاصر، به الگوسازی پردازد.

۵.۳ صحنه پردازی در قصیده

زمان و مکانی که در آن، داستان به وقوع می‌پیوندد، صحنه (بینه) می‌گویند. در این شعر داستانی جز صحنهٔ اول که حوادث آن در قصر پادشاه روی داد، به مکانهای دیگری چون مدرسه، مسجد، شهرهای مختلف، کشورهای گوناگون و... اشاره‌ای نشده است، بلکه دنیا و آخرت (جهان فانی و باقی) مکانهایی هستند که حوادث داستان در آن رخ داده است. لذا می‌توان صحنه این داستان را به دو بخش، تقسیم نمود: در بخش اول، حوادث داستان در دنیا روی می‌دهد و تا مرگ شاعر ادامه می‌یابد و صحنهٔ بعدی بعد از برخورد و دیدار شاعر و پادشاه در جهان باقی است.

ابوماضی برای نشان دادن نتایج موعظهٔ خود- به سبک حکایت پردازان گذشته- از عنصر زمان نیز بطور عام استفاده کرده است. روزگاران بر پادشاه مغرور و دل بسته قدرت، سپری می‌شود، عرش و تخت خود را از دست داده و سلطان مرگ او را برای ملاقات با شاعر، در جهانی دیگر به کام خود می‌کشد. عظمت تفکر و پیروزی افکار شاعر، در اینجا به خوبی نمایان می‌گردد و این در حالی است که مجد و بزرگواری باطل و سیادت ساختگی با گذشت زمان، نابود می‌شود و برعکس، سخنان شاعر، همچنان و بعد از گذشت نسلها، باقی و جاودانه می‌ماند. (معوش، ۱۹۵۲: ۳۵۳) ابوماضی در این شعر روایی، از زمان به صورت التقاطی استفاده نکرده، بلکه از آن برای اثبات جاودانگی حق طلبان و تباهی ستمکاران، به درستی مدد گرفته است، بویژه آنجا که می‌گوید:

أمرالسلطانُ بالشاعر يوماً فأتاه.

ترجمه: «روزی پادشاه به شاعر دستور داد که به حضورش رود و شاعر نیز چنین کرد.»

بنابراین «زمان» که ستون فقرات شعر داستانی ابوماضی را تشکیل می‌دهد، زمانی فنی است که با گذشت سالها اندازه‌گیری نمی‌شود، بلکه با موعظه‌ها و عبرتهایی که برای بشریت به همراه دارد، قیاس می‌شود. (همان، ۳۵۳)

۴. ۵ گفت و گو در قصیده

گفتگوی عناصر بسیار مهم داستان است که در داستان «الشاعر و الملك الجائر»، فقط از نوع اول استفاده شده است و از تک‌گویی شخصیت‌های داستان خبری نیست که برای نمونه به بخشی از سخن شاعر در پاسخ به درخواست پادشاه اشاره می‌کنیم:

قال: إني لا أرى الأمر كما أنتَ تراه إن ملكي قد طوى ملكك عني و محاة
ترجمه: «گفت من مثل تو فکر نمی‌کنم؛ زیرا جبروت و قدرت من بر مال و ثروت تو غلبه داشته و مرا از آن بی‌نیاز کرده است.»

از این بیت می‌توان به قدرت و جسارت وصف ناپذیر شاعر پی‌برد، این مخالفت صریح و آشکار در حضور سلطان مغرور و خودخواه، توان، شجاعت و ایمانی بی‌نظیر می‌طلبد.

نمونه‌ای دیگر:

الجيشُ معقودٌ لواءك فوقه مادمتَ تكسوه و تطعمه
ترجمه: «بیرق و پرچم تو تا زمانی بر فراز لشکر به اهتزاز درمی‌آید که خوراک و پوشاک لشکریان را تأمین کنی.»

للخبز طاعتُهُ و حُسْنُ و لائِه هو «لائه» الكبرى و «برهمة»
ترجمه: «حال آنکه نان نیز از خدا اطاعت می‌کند و نسبت به او با اخلاص است و خداوند را همچون «لات» بزرگ و «برهم» می‌پرستد.»

لك منه أسيفُهُ، ولكن في غدٍ لسواك أسيفُهُ و أسهمُهُ
ترجمه: «شمشیرهایی که امروز در دست داری از آن خداست ولی فردای دیگر این شمشیرها و نیزه‌ها به کسی غیر از تو می‌رسد.»

از این ابیات می‌توان به قدرت و صلابت دلایل شاعر برای ایستادگی در برابر ظلم و ستم پی‌برد. آنجا که شاعر در این ابیات، لشکریان و در ابیات دیگر، دریا، بادها، کوهها و... را نه تنها ملک پادشاه نمی‌داند، با دلایل قاطع و زبان کوبنده و برنده خود، خداوند را مالک آنها معرفی می‌کند. نمونه دیگر از گفتگو، درخواست پادشاه از شاعر است که می‌گوید:

قال: صيفُ جاهي ففی و صفاك لی للشعر جاهُ.

إنَّ لی القصِر... ولی الروض... ولی الجیش... ولی الغابات... ولی الناس... .

در این گفتگو خودخواهی، تکبر و غرور سلطان، به شیوه‌ای هنرمندانه توصیف شده است؛ بنابراین محور افکار شاعر انقلابی در این قصیده و در مقاطع مختلف با استفاده از عنصر گفتگو به خوبی نشان داده شده است.

۵.۵ زاویهٔ دید در قصیده

زاویهٔ دید داستان به صورت دانای کل یا سوم شخص است. ابوماضی خود، راوی داستان است و شخصیت‌های داستان در ارائه و روایت داستان، نقشی ندارند. این زاویه دید در ابتدا، میانه و انتهای داستان کاملاً مشهود است. ابتدای داستان با روایت ابوماضی اینگونه آغاز می‌شود:

أمر السلطانُ بالشاعر يوماً فأتاه

در ادامه داستان نیز، ابوماضی خود، روایت داستان را به عهده می‌گیرد و عکس‌العمل شاعر در برابر سلطان را اینگونه توصیف می‌کند:

ضَحَكَ الشَّاعِرُ مِمَّا سَمِعْتَهُ أُذُنًا وَ تَمَنَّى أَنْ يُدَاجِيَ فِعْصَتَهُ شَفْتَاةً

ترجمه: «شاعراز شنیدن این سخنان خنده اش گرفت وخواست که چاپلوسی کند ولی لبهایش سرکشی و عصیان کرد.»

در پایان داستان، آنجا که از خشم سلطان و مرگ شاعر خبر می‌دهد، همچنان ابوماضی راوی داستان است و در تمام قسمت‌های داستان، چونان دانای کل خداگونه از رمز و رازهای شخصیت‌های داستان آگاه است و از عواطف و اندیشه‌های آنها اطلاع کامل دارد. بنابراین شیوهٔ روایت ابوماضی زاویه دید بیرونی است؛ یعنی روایت نه از منظر قهرمان یا شخصیتی در دل داستان که از منظر راوی بیرون از حوزهٔ عمل قهرمانان روایت می‌شود. راوی که از همهٔ ماجراها و حوادث و افکار و خیالات شخصیت‌ها، آگاهی دارد و روند داستان را بگونه‌ای به پیش می‌برد تا در آیندهٔ واقعی، سرنوشت و جایگاه ظالم و مظلوم را به درستی نشان دهد.

درونمایه در قصیده

درونمایه شعر روایی «شاعر و پادشاه ستمگر»، داستان برابری و مساوات اجتماعی است که بین بزرگ و کوچک و سلطان و شاعر فقیر، تفاوت و تمایزی قائل نمی‌شود. (ناعوری، ۱۹۵۹: ۱۷۶) از منظر دیگر، درونمایه داستان می‌تواند تقابل میان خیر و شر باشد.

اندیشهٔ شاعر در این شعر روایی تبیین عظمت انسان و شرافت واقعی اوست. به باور او، عزت انسان نه تنها در جاه و مقام و جبروت و قدرتش تبلور نمی‌یابد، بلکه در افکاری است که برای بشریت خلق کرده و با آن مسیرش را به سوی سعادت و خیرحقیقی ترسیم می‌نماید. به عبارت دیگر، نهایت منطقی و اندیشهٔ حاکم بر قصیده، اثبات بقا و جاودانگی روشنفکران و نابودی و تباهی استبداد و طغیان است. (طالب، بی تا: ۱۹۸)

همچنین شاعر در این قصیدهٔ داستانی علاوه بر موارد مذکور، درصدد تبیین و گسترش اندیشه‌ای دیگر است و آن بیان رسالت شاعری است. شاعر، زبان بُرنده و قلب

۱۱۶/ تحلیل عناصر داستان «الشاعر و الملك الجائر» ایلیا ابوماضی

تپنده ملت است و رسالت او در رسوایی سلطان ظالم و مقابله با افکار و اندیشه‌های مستبدانه اوست. علاوه بر افکار کلی، در این شعر روایی، افکار جزئی نیز وجود دارد که از ابیات مختلف به صورت جداگانه برداشت می‌شود و با فکر کلی و غالب قصیده تمایز دارد که از مجموع ابیات اخذ می‌شود. ابوماضی از زبان شاعر داستان، اینگونه می‌گوید:

القصر ینبئ عن مهاره شاعر و الروض؟ ان الروض صنعهُ شاعر سُمح
ترجمه: «این قصر از مهارت یک شاعر خبر می‌دهد و این بوستان؟ شاعری کریم و
بخشنده خالق آن است.»

در اینجا ابوماضی، خداوند را شاعر می‌خواند و این تفکر مختص او و از افکار رمانتیک وی نشأت گرفته است. (نجم، ۱۹۸۲: ۱۶۳) وجه شبه این دو؛ یعنی خدا و شاعر، وجه آفرینندگی آنهاست؛ خداوند خالق یکتای جهان است و شاعر، خالق افکاری ناب و سروده‌هایی دلکش.

نمونه‌ای دیگر از خرده پیامهای ابوماضی، سخن او پیرامون مرگ شاعرو سلطان است. وی پیرامون مرگ شاعر می‌گوید:

أجل، هكذا هلكَ الشاعرُ كما يهلكُ الأثمُ المذنبُ
ترجمه: «آری بدین ترتیب شاعر همچون گناهکار خاطی چشم از جهان فرویست.»
فما غصَّ في روضةٍ طائرٌ ولم ينطفئ في السماءِ كوكبٌ
ترجمه: «ولی بوستان با مرگ او لبریز از پرندگان نشد و ستاره‌ای در آسمان به
خاموشی نگرایید.»

و در مرگ پادشاه می‌گوید:

فلم يَمِدْ حُزناً عليه الجبَلُ ولا ذوى في الروضِ أملوذُ
ترجمه: «کوه در اندوه از دست دادن او از جایش تکان نخورد و شاخه‌های لطیف و
ظریف بوستان نیز پژمرده نشدند.»

ابوماضی مرگ شاعر و سلطان، هردو را، پدیده‌ای کاملاً طبیعی می‌داند که بعد از مرگشان، هیچ تغییری در جهان روی نخواهد داد و بود و نبودشان فرقی برای دیگران نخواهد داشت. لذا آنچه باقی و جاودانه می‌ماند عملکرد و رفتار پسندیده یا ناپسند افراد است.

نتیجه‌گیری

قصیده «الشاعر والملك الجائر» از جمله قصایدی است که بیان‌کننده یکی از سبکهای برجسته پیروان مکتب مهجر در ادبیات عرب است و آن غلبه عنصر روایتگری به تبعیت و تأثر از جریان داستان نویسی معاصر در جهان است.

بهره مندی از انسجام ساختاری برای طرح ریزی پیرنگ داستانی از ویژگیهای شعرهای روایی این دوره از جمله شعر ابوماضی است. شخصیت‌های داستان در این شعر روایی همانند داستان کوتاه محدودند و دست به دست هم در خدمت القای درونمایه داستانی قصیده نقش آفرینی می‌کنند. غلبه معنا محوری و تأکید ابوماضی بر پیامهای اخلاقی شعر روایی او را به ساختار حکایات کهن نزدیک کرده است. بی توجهی به زمان و مکان و پردازش ضعیف شخصیتها گواه همین مضمون گرایی شاعران مکتب مهجر از جمله ابوماضی است. تأکید بر ساختار روایی موجب غلبه گفت و گو مداری در قصیده شده است که به ابوماضی در استفاده از شگردهای مستقیم و غیرمستقیم معرفی شخصیتها کمک نمود. بویژه اینکه گفت و گوهای داستانی او بیش از اینکه در خدمت شخصیتها باشند در خدمت مرام و درونمایه داستان هستند.

پی نوشت:

۱. ر.ک: میر صادقی، ادبیات داستانی، ۱۳۷۶: ۲۹۴؛ بهشتی، ۱۳۷۵: ۱۵؛ فروخ، ۱۹۹۲: ۱۹۶؛ میرصادقی، عناصر داستان، ۱۳۷۶: ۷۲؛ لارنس، ۱۳۶۸: ۳۱؛ یونسی، بی تا: ۲۳۲؛ شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۶۲ و البستانی، ۱۴۱۴ق: ۳۳۴.

منابع و مأخذ

۱. ابوماضی، ایلیا. (بی تا). دیوان ایلیا ابوماضی؛ بیروت: دارالعودة.
۲. برهومی، خلیل. (۱۹۹۳م). ایلیا ابوماضی شاعر السؤال والجمال؛ الطبعة الاولى، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۳. البستانی، محمود. (۱۴۱۴هـ.ق). القواعد البلاغیة فی ضوء المنهج الإسلامی؛ الطبعة الاولى، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیه.
۴. بهشتی، الهه. (۱۳۷۵ش). عوامل داستان؛ چاپ اول، تهران: انتشارات برگ.
۵. الحر، عبدالمجید. (۱۹۹۵م). ایلیا ابوماضی باعث الأمل و مفجر ینابیع التفاؤل؛ الطبعة الاولى، بیروت: دارالفکر.
۶. خفاجی، محمد عبد المنعم. (۱۹۹۲م). دراسات فی العصر الجاهلی و الإسلامی؛ الطبعة الاولى، قاهره: دارالجیل.
۷. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۳ش). انواع ادبی؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات فردوس.
۸. طالب، زکی طالب. (بی تا). ایلیا ابوماضی بین التقليد والتجدید؛ بیروت: منشورات المكتبة العصرية.
۹. فروخ، عمر. (۱۹۶۹م). المنهاج فی الأدب العربی؛ الطبعة الاولى، بیروت: دارالعلم للملایین.

۱۱۸ / تحلیل عناصر داستان «الشاعر و الملك الجائر» ایلیا ابوماضی

۱۰. قمیحه، مفید محمد. (۱۹۸۲م). **الأخطل الصغير**، حياته و شعره؛ الطبعة الاولى، بیروت: دار الآفاق الجديدة.
۱۱. لارنس، پراین. (۱۳۶۸ش). **تأملی دیگر در باب داستان؛ ترجمه محسن سلیمانی**، چاپ چهارم، تهران: انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۲. المعوش سالم. (بی تا). **ایلیا ابوماضی بین الشرق و الغرب فی رحله التشرّد و الفلسفه و الشاعریه؛** بیروت: مؤسسه بحسون.
۱۳. میرصادقی، جمال. (۱۳۷۶ش). **ادبیات داستانی (قصه، رمانس، داستان کوتاه، رمان)؛** چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.
۱۴. ----- (۱۳۷۶). **عناصر داستان؛** چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.
۱۵. الناعوری، عیسی. (۱۹۵۹م). **ادب المهجر؛** قاهرة: دارالمعارف.
۱۶. نجم، محمد یوسف و عباس احسان. (۱۹۸۲م). **الشعر العربی فی المهجر؛** الطبعة ثلاثه، بیروت: دار الصادر.
۱۷. یونسی، ابراهیم. (بی تا). **هنر داستان نویسی؛** چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.

فصلنامه لسان مبین (پژوهشی ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال چهارم، دوره جدید، شماره نهم، پاییز ۱۳۹۱

دراسة عناصر قصيدة «الشاعر والملك الجائر» لإيليا أبي ماضي*

سيدة اكرم رخشنده نيا
الأستاذة المساعدة بجامعة كيلان
كبرى روشنفكر
الأستاذة المساعدة بجامعة تربيت مدرس

الملخص

إنّ الشعر القصصي الذي هو نتيجة تداخل بين القصة و الشعر، كان منذ العصر الجاهلي حتى يومنا هذا من أكثر الأسباب استفادة لتقرّب الشاعر من المخاطب ونقل أفكاره إليه. ولقد كان العالم العربي المتوتر منذ العصر العثماني يسوق الأدب الملتزم إلى إقامة العلاقة مع المخاطبين أكثر من ذي قبل. ولعلّ الشعر القصصي تمكّن من إثبات جدارته كوسيط مناسب في هذا المجال. و إيليا أبو ماضي الشاعر المهجري الشهير و البعيد عن الوطن قد وُظف الشعر القصصي أوقصيدة السرد في شكل و مضمون جديد، بسبب تعرفه على عناصر القصة الفنية. أما قصيدة «الشاعر والملك الجائر» لأبي ماضي - التي هي من أهم قصائده السردية و أشهرها - فتعتبر من أحسن النماذج لتمثيل هيمنة السرد، كأبرز عنصر أسلوبى في شعر الشعراء المهجريين. من نتائج دراسة عناصر القصة في قصيدة أبي ماضي أنّ الشعراء المهجريين يستخدمون القصة كوسيلة لإظهار الفكرة و إعلام واجبهام الأخلاقى فى المجتمع.

الكلمات الدليلية

قصيدة السرد، عناصر القصة، الأدب المهجرى، إيليا أبو ماضي.

* تاريخ القبول: ۱۳۹۰/۱۲/۲۲

* - تاريخ الوصول: ۱۳۹۰/۰۳/۰۷

عنوان بريد الكاتب الإلكتروني: rakhshandeh1982@yahoo.com